

شیطان و راه‌های گمراهی بندگان

طبق آیات قرآن کریم، شیطان پس از آن که از درگاه خداوند متعال رانده شد، چند مرتبه با خداوند اعلام جنگ کرد. از جمله، به خداوند گفت:

﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^(۱)﴾

گفت: «پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم، و بیش‌ترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

أَمَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فَهُوَ مِنَ قَبْلِ الْآخِرَةِ لَأُخْبِرَنَّهُمْ أَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ لَا نُشُورَ وَ أَمَّا خَلْفَهُمْ يَقُولُ مِنْ قَبْلِ دُيَاهُمْ أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَ أَمْرُهُمْ أَنْ لَا يَصِلُوا فِي أَمْوَالِهِمْ رَحِمًا وَ لَا يُعْطُوا مِنْهُ حَقًّا وَ أَمْرُهُمْ أَنْ يُقْلَلُوا عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ أَحْوَفُهُمْ

عَلَيْهِمُ الضَّيْعَةُ وَ أَمَّا عَنْ أَيْمَانِهِمْ يَقُولُ مِنْ قَبْلِ دِينِهِمْ فَإِنْ
كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ زَيَّنَّا لَهَا لَهُمْ وَ إِنْ كَانُوا عَلَى هُدًى جَعَلْنَا
عَلَيْهِمْ حَتَّى أَخْرَجَهُمْ مِنْهُ وَ أَمَّا عَنْ شَمَائِلِهِمْ يَقُولُ مِنْ قَبْلِ
اللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ^(۱)

این که می‌گوید: از پیش رو می‌آیم، یعنی از راه آخرت که به آنها
می‌گوید: نه بهشتی است، نه دوزخی و نه رستاخیزی.

اما از پشت سر این است که، یعنی از راه دنیایشان آنان را به
گردآوری مال و می‌دارد و فرمان می‌دهد مالی را در راه صله‌ی رحم
صرف نکنند، و از آن حق کسی را ندهند و بر فرزندان خود هزینه
ندهند و از نابود شدن مال آنها را می‌ترсанд.

اما از سمت راست، یعنی از راه دین آنها که اگر در گمراهی باشند، آن
را برایشان زینت می‌بخشد و خوش‌نما می‌سازد، و اگر بر راه حقند،
می‌کوشد تا آنان را از آن بیرون برد.

اما از سمت چپ، یعنی از راه لذت‌ها و شهوات آنان را می‌فریبد.

این آیه‌ی شریفه، زنگ خطری برای همه است. پروردگار عالم تذکر داده
است که ای انسان، این شیطان برای تو دشمن بزرگی است؛ شیطان به کار
خود عالم است، روان‌شناس است، می‌داند از چه راهی بیاید و تو را گمراه کند.
مواظب این دشمن باش. بنابراین توجه به این نکته ضروری است که شیطان
از هر راهی بتواند، تلاش می‌کند تا ما را بدبخت کند. او به افراد متدین
نمی‌گوید: دزدی کن، شیطان اصلاً از این راه وارد نمی‌شود؛ زیرا از این راه

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۴

تیغش نمی‌بُرد، بلکه می‌گوید: با غیبت کردن، با شایعه پخش کردن و با تهمت زدن آبروی مردم را بریز. شیطان هر کسی را از راهی مناسب خودش گمراه می‌کند.

و از راه‌های مهم شیطان برای گمراه کردن مقدّسین همین قضیه‌ی وسواس است که اگر کسی به آن مبتلا شود، بسیار مشکل است روی سعادت ببیند، مگر این که خود را از شرّ آن نجات دهد، وگرنه باید بداند که جهنّم را برای خود مهیّا کرده است. وسواس و وسواسی‌گری بلایی مُهلک است که انسان با آن نمی‌تواند بهشتی شود؛ انسان وسواسی باید دست از وسواس خود بردارد، وگرنه چنانکه سرطان آدم را می‌کشد، وسواس هم انسان را به نابودی می‌کشانَد. سرطان به جسم انسان اثر می‌گذارد، اما وسواس انسان را از نظر روحی نابود می‌کند که بسیار بدتر از سرطان است؛ زیرا بیمار سرطانی می‌تواند به بهشت برود، اما انسان وسواسی غالباً بدون ایمان از دنیا می‌رود.

تعریف وسوسه و وسواسی

«وسوسه»، یکی از اضداد «یقین» است که در لغت به معنای «همهمه» است؛ از این رو، به صدای آهسته نیز «وسوسه» می‌گویند. در اصطلاح، به خطوراتی گفته می‌شود که به وسیله‌ی نفس و شیطاین جن و انس به قلب انسان وارد می‌شود.

«وسواسی» نیز به کسی گفته می‌شود که این خطورات به طور مستمرّ برای او پدید می‌آید و او نیز به آن ترتیب اثر می‌دهد.

توضیح آن که، یکی از اقسام جهل، جهل متردد یا همان شکّ مصطلح است که اگر این شکّ به صورت یک حالت در نیاید، امری طبیعی است و برای بسیاری از مردم پیش می‌آید، و علاوه بر این، شکّ را پلی به سوی علم خوانده‌اند. اما گاهی این جهل برای انسان به یک حالت تبدیل می‌شود که به صاحب آن، در اصطلاح فقه، «کثیر الشکّ» یا «شکّاک» و در اصطلاح عرف «وسواسی» گویند.

اقسام وسوسه

وسوسه به دو قسم وسوسه‌ی عملی و وسوسه‌ی فکری تقسیم می‌شود: وسوسه‌ی فکری همان خطوط تصوّرات، پندارها و خیالات واهی و بی اساس به ذهن انسان است؛ مثلاً مرد به زنش یا زن به شوهرش بدبین می‌شود و متأسّفانه به همین جا هم منتهی نمی‌شود؛ منجر به انتقام گیری و مصیبت‌های بالاتر از آن می‌گردد.

گاهی تخیّلش به آن جا می‌رسد که امام زمان علیه السلام یا ملائکه را می‌بیند و و اقلاً هم گمان می‌کند که می‌بیند؛ مثل انسان ترسو، وقتی به قبرستان می‌رود، می‌بیند مرده‌ای از قبر بیرون آمده و حقیقتاً هم مرده را می‌بیند که به دنبال اوست؛ آن تخیّل بر روی چشمانش اثر می‌گذارد، در حالی که نه مرده‌ای از قبر بیرون آمده است و نه کسی او را تعقیب می‌کند، اما قوه‌ی تخیّل بر چشم و گوش و سایر اعضا و جوارح او اثر می‌گذارد.

گاهی وسوسه‌ی فکری به آن جا می‌رسد که به مقدّسات، به خداوند، به پیامبر

سَلَامُ عَلَیْهِمَا وَآلِهِمَا وَسَلَّمَ به ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام، به روحانیت و مراجع تقلید بدبین می‌شود. در مورد خدا و قرآن دچار شبهه می‌شود و بالاخره اعصاب او ضعیف می‌شود و به سرحدّ جنون می‌رسد و اگر به فریاد خود نرسد، واقعاً دیوانه می‌شود. زنش را به خاطر هیچ و پوچ طلاق می‌دهد؛ زیرا خیال می‌کند زنش بد است. زن از شوهرش به خاطر هیچ و پوچ طلاق می‌گیرد، فقط به این خاطر که خیال می‌کند با کسی رابطه دارد. گاهی وسواس به این شکل است.

وسوسه‌ی عملی هم این است که انسان در اعمالش دچار وسواس می‌شود؛ مثلاً در طهارت و نجاست وسواس پیدا می‌کند. زود یقین پیدا می‌کند که فلان چیز نجس شد، اما دیگر به این سادگی به پاک شدن آن یقین پیدا نمی‌کند. در مورد نجاست زود باور است، اما در مورد طهارت دیر به باور می‌رسد. بدیهی است که این هم نوعی جهل است. اگر زود باور یا دیر باور است، باید در مورد هر دو این طور باشد.

گاه در مورد نمازش غیر متعارف می‌شود؛ حمد و سوره‌ی خودش را باطل می‌داند، علاوه بر آن حمد و سوره‌ی امام جماعت را هم باطل می‌داند. کم کارش به آن جا می‌رسد که نماز جماعت را به طور کلی ترک می‌کند.

برخی در مورد میکروب دچار وسواس می‌شوند. وقتی نان را از نانوائی می‌گیرند. به خیالاتی واهی دچار می‌شود که چه دست‌هایی کار کرده تا یک قرص نان به این شکل در آمده است؟ آن کسی که خمیر کرده، آن کسی که چانه گرفته، آن کسی که آن را پهن کرده، آن کسی که آن را از تنور در آورده است و نتیجه می‌گیرند که، هفت هشت دست روی آن کار کرده است.

بنابراین خوردن چنین نانی را روا نمی‌دانند و دلیلشان این است که آن افراد را نمی‌شناسند و نمی‌دانند دستانشان تمیز بوده است یا نه. این هم نوع دیگری از وسواس است.

این وسواس‌ها اختصاص به قشر خاصی ندارد؛ در میان افراد امروزی وجود دارد، در میان افراد قدیمی نیز وجود دارد، در میان افراد باسواد دیده می‌شود، در میان بی‌سوادها نیز قابل مشاهده است.

اما عجیب است که این افراد در مورد حق‌الله و حق‌الناس اصلاً وسواس ندارند. خیلی کم پیدا می‌شود که کسی یک مرتبه خمس بدهد، اما بعد شک کند و بگوید که آیا پرداخت خمس من صحیح بود یا نه؟ و دوباره خمس بدهد.

بنابراین وسوسه دو قسم است: وسوسه‌ی فکری و وسوسه‌ی عملی؛ و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. نکته دیگر اینکه وسوسه، جهل مرکب است قرآن جهل مرکب را بدترین دردها برای انسان می‌داند. معنی جهل مرکب این است که انسان به چیزی که واقعیت ندارد، یقین پیدا کند؛ مانند همین وسواسی که تمام پاک‌های عالم را نجس می‌داند. هر چه به او بگویند: این پاک است، نمی‌پذیرد. حرف هیچ کس را جز حرف خودش یا کسی که مثل خودش باشد نمی‌پذیرد. وسواسی‌ها معمولاً همدیگر را قبول دارند «کند هم جنس با هم جنس پرواز». البته بعضی از آنها همدیگر را هم قبول ندارند. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^(۱) ﴿﴾

بگو: «آیا شما را از زیان کارترین مردم آگاه گردانم؟» آنان کسانی هستند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته است و می‌پندارند که خود کار خوب انجام می‌دهند.

برای یک غسل نیم ساعت خودش را معطل می‌کند و گمان می‌کند که غسل صحیح را او انجام داده و غسل دیگران باطل است. شخصی وسواس داشت و می‌گفت: اول اذان صبح به یک حمام عمومی رفتم، اما تا طلوع آفتاب نتوانستم غسل انجام دهم و وقت نماز گذشت. خجالت کشیدم و از آن حمام بیرون آمدم و به حمام دیگری رفتم و تا قبل از ظهر غسلم را تمام کردم. یک غسلم حدود هفت ساعت طول کشید، اما باز هم به دلم نچسبید! این، از مصادیق فرموده‌ی قرآن، یعنی زیان کارترین افراد است.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ^(۲)﴾ ﴿﴾

و انسان همان گونه که خیر را فرا می‌خواند، پیشامد بد را می‌خواند. گاهی انسان کارش به آن جا می‌رسد که کار شرّ انجام می‌دهد، ولی خیال می‌کند کار خیر انجام داده است. در حالی که جهنّم را برای خود آماده می‌کند، گمان دارد که به سمت بهشت می‌رود. فرد وسواسی چنین حالتی را دارد. کاری می‌کند که خدا را به غضب در می‌آورد، امّا به خیال خود دارد

۱. کهف/۱۰۳-۱۰۴

۲. اِسرائ/۱۱

عبادت می‌کند. این افراد باید با بی‌اعتنایی از این شیوه دست بردارند. همان‌طور که وقتی به یک حیوان درنده بی‌اعتنایی کنید، راه خودش را می‌گیرد و می‌رود، شیطان هم با بی‌اعتنایی دور می‌شود و دیگر کاری به کار شما ندارد. اما اگر با او راه آمدید، دست از سرتان بر نمی‌دارد و شما را تا حدّ دیوانگی به پیش می‌برد.

یک فرد وسواسی نه تنها خودش را از سعادت محروم می‌کند، خانواده خود را هم به بدبختی می‌کشانند. بسیار مشاهده می‌شود که با وسواس در طهارت و نجاست هم خودشان را بدبخت کرده‌اند و هم خانواده را به عذاب انداخته‌اند تا حدّی که آن‌ها برای او طلب مرگ می‌کنند.

وسواسی؛ خناس خودش

باید به این مطلب مهم توجه کنیم که وسواسی، «خناس» خودش است و مشکل اصلی همین جاست. در میان شیاطین، شیطانی به نام «خناس» وجود دارد که کارش فریب دادن انسان به طور غیر مستقیم است؛ یعنی مستقیماً توصیه به گناه نمی‌کند. به عبارت ساده‌تر، زهر را درون کپسول می‌ریزد و آن را به عنوان دارو به خورد ما می‌دهد. مثلاً به نام تجدد، به خانم می‌گوید: بی‌حجابی نوعی تمدّن است و حجاب، ارتجاع و تحجّر می‌باشد. و تو باید متمدّن باشی. این روش در مورد افراد وسواسی نیز صدق می‌کند؛ یعنی به نام دین، او را از دین بیرون می‌برد.

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِي جَوْفِهِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا
الْوَسْوَاسُ الْخَنَاسُ وَ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ
بِالْمَلَكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^(۱)

هیچ مؤمنی نیست مگر آن که قلبش دارای دو گوش است: یک گوش که وسواس خناس در آن می‌دمد و گوش دیگر که فرشته در آن می‌دمد. پس خداوند، مؤمن را با آن فرشته یاری می‌کند و این معنای فرموده‌ی خداوند است: «و آنان را با روحی از جانب خویش یاریشان کرد.»

این خناس انسان را از بیرون، وسوسه می‌کند؛ مانند رفیق بد که آن هم خناس انسی است و انصافاً از هر شیطانی بدتر است. این مواد مخدری که امروزه همه را بدبخت کرده است، معمولاً در اثر رفیق بد است. خناس خارجی، گاهی انسی و گاهی جنی است. اما یک خناس بدتر از این خناس انسی و جنی وجود دارد و آن خود انسان است که برای خودش شیطان می‌شود. یک مثالی در میان عوام مشهور است که می‌گویند: شیطان توی پوستش رفته است. این مثال مناسبی در مورد انسان وسواسی است که گویا شیطان در پوست او رفته و در وجود او جای گرفته است. خناس درونی به جای این که از بیرون به او بگوید: پاک نشد، خودش همان را به خود تلقین می‌کند. و این خیلی زشت است که کسی در باره‌ی دین خودش، خناس خود شود.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۷.

قرآن کریم در مورد این خناس خطاب خیلی تند دارد. دو سوره‌ی آخر قرآن به «معوذتین» معروف است. سوره‌ی اوّل سوره‌ی فلق است که پروردگار عالم یک مرتبه به ما دستور پناه بردن به خدا داده است، اما در موارد پناه جستن از خداوند چهار مطلب خیلی مهم بیان می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بگو: «پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌ی صبح، از شرّ تمام آن چه آفریده است؛ و از شرّ هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می‌شود؛ و از شرّ آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند و هر تصمیمی را سست می‌کنند؛ و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد.

در این سوره یک مرتبه به خداوند پناه می‌بریم، اما از چهار چیز خیلی مهم. اما در سوره‌ی ناس؛ سه مرتبه به خدا از یک چیز پناه می‌بریم. خداوند می‌فرماید: سه مرتبه پناه ببر از شرّ یک چیز و آن هم چیزی جز خناس نیست:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بگو: «پناه می‌برم به پروردگار مردم، به مالک و حاکم مردم، به خدا و معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر پنهان‌کار، که در درون سینه‌ی انسان‌ها وسوسه می‌کند،

خواه از جنّ باشد یا از انسان.

گاهی آن خناس انسی یا جنّی، خود انسان است که وسوسه‌گر خود می‌شود و وسواسی این طور است؛ شیطان در پوستش رفته است و از راه عبادت او را بدبخت می‌کند. یک ساعت طول می‌کشد تا یک غسل انجام دهد، در آخر هم آن غسل را قابل قبول نمی‌داند و می‌گوید: نشد. این گونه رفتار او حرام است. یک غسل حداکثر باید پنج دقیقه طول بکشد. وضویی که باید در عرض نیم دقیقه یا یک دقیقه انجام شود، نیم ساعت به طول می‌انجامد. این شیوه‌ای غلط است. هیچ اسلامی، هیچ مرجع تقلیدی نگفته است که ما باید این طور وضو بگیریم.

مرحوم آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله برای این که طریقه‌ی صحیح وضو گرفتن را به دیگران یاد بدهد، گاهی در جلسه وضو می‌گرفت؛ یک قمقمه‌ی آب همراه ایشان بود. آن را بر می‌داشت و یک مشت آب به صورت می‌زد، یک مشت به دست راست و یک مشت هم به دست چپ و مسح سر و پاها را انجام می‌داد و راه می‌افتاد برای نماز. مرجع تقلیدی که هشتاد سال در زمینه‌ی اسلام کار کرده، این طور وضو می‌گیرد.

مابقی بزرگان و مراجع نیز این گونه عمل می‌کردند. گاهی دو سه روز باران می‌آمد. در اینصورت، وسواسی‌ها دیگر یقین پیدا می‌کردند که همه‌ی عالم نجس شده است. استاد بزرگوار ما حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله با وجود گل‌های داخل کوی و برزن که به عبای ایشان می‌چسبید، مقید بودند با همان وضعیت نماز بخوانند.

یکی از اساتید بنده بسیار مرد بزرگی بود، اما وسواسی بود. گاهی در جلساتی که با ایشان داشتم می‌فرمود: شما فقها باید یکی از این دو کار را انجام دهید: یا بگویید تمام عالم نجس است یا بگویید متنجس چیزی را نجس نمی‌کند. اما آیه الله بروجردی رحمته الله مقید بودند با همان گل‌ها نماز بخوانند تا به دیگران بفهمانند در عباداتشان چگونه باشند.

همچنین حضرت امام خمینی رحمته الله مقید بودند با همان عبای گلی به مدرسه‌ی فیضیه بیایند و نماز بخوانند. بزرگان دین - مراجع و غیر مراجع - چنین سیره‌ای داشتند. روش ما هم باید روش عرف متشرع مانند روش اهل علم و روش مراجع تقلید باشد، وگرنه، باید بدانیم که شیطان در پوستمان رفته است. وسواسی باید بداند که خودش، خناس خودش است و این دو سوره‌ی معوذتین را باید مرتب بخواند. به آیه‌ی مربوط به وسوسه که رسید، بگوید: خدایا، من خودم خناس خودم هستم، تو به من رحم کن. البته تنها دعا فایده ندارد، همت می‌خواهد. باید بی‌اعتنایی کند و آن چه را که خدا می‌خواهد و مراجع تقلید بیان کرده‌اند، انجام دهد، نه آن چه شیطان درونش می‌گوید.

وسواسی؛ مطرود همه

وسواسی باید بداند که مطرود همه است و همه از او متنفرند. خدا او را دوست ندارد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام از او بیزارند. خانواده‌اش از او متنفرند. مردم هم او را دوست ندارند. حتی خودش هم خودش را دوست ندارد و از خودش منجر است.

و اگر در مذمت وسواسی فقط همین جمله را داشتیم در زشتی عمل وسواسی کفایت می‌کرد که دست از وسواس بردارد. وسواسی اگر جز گناه اسراف هیچ گناهی نداشته باشد، چه اسراف در آب، چه اسراف در کارهایش، چه اسراف در عمرش، در گفتن این جمله که خدا او را دوست ندارد کفایت می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^(۱)

همانا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

البته باید وسواسی را بالاتر از مُسْرِف یعنی مُبَذِّر بدانیم. فرق بین اسراف و تبذیر آن است که انسان گاهی در مصرف نعمت‌های خداوند زیاده‌روی می‌کند. به این می‌گویند اسراف؛ مثل آن که زیاد بخورد، زیاد بپوشد، زندگی تجملی داشته باشد. اما تبذیر آن است که نعمت‌های خداوند را هدر بدهد؛ مثل این که غذای خود را بریزد، لباس خود را پاره کند. هر دو حرام است، اما قبح عمل مُبَذِّر بیش‌تر است. قرآن کریم در مورد مسرفین می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾^(۲)

و اسراف‌کاران همدمان آتشند.

اما در مورد تبذیر می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾^(۳)

۱. أنعام/۱۴۱؛ أعراف/۳۱

۲. غافر/۴۳

۳. إسراء/۲۷

تبذیر کنندگان برادران شیطان‌هایند.

نمی‌فرماید: از شیطان متابعت می‌کند، بلکه بالاتر از آن می‌فرماید: برادر شیطان است و بدبختی این جاست که وسواسی مسرف نیست، مُبذّر است. کسی که نیم ساعت برای یک غسل وقت می‌گذارد، این نیم ساعت مشغول عبادت نیست، مشغول تبذیر است. آب را هدر می‌دهد. این عمل حرام است. اگر در حَمَام عمومی باشد، ضامن است. بالاتر از آن، عمرش را هدر داده است. عُمر از نظر اسلام خیلی مقدّس است. قرآن در باره‌ی کسانی که عمرشان را در دنیا هدر داده‌اند، می‌فرماید:

﴿وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ التَّنْذِيرُ فَذُوقُوا فَلِمَ لِلظَّالِمِينَ مِّنْ نَّصِيرٍ^(۱)﴾

و آنان در دوزخ فریاد بر می‌آورند: «پروردگارا، ما را بیرون بیاور، تا غیر از آن چه می‌کردیم، کار شایسته کنیم.» [در پاسخ به آنان گفته می‌شود:] مگر شما را آن قدر عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد، عبرت می‌گرفت؛ و آیا برای شما هشدار دهنده نیامد؟ پس بچشید که برای ستمگران یآوری نیست.

اگر برای وسواسی جز همین آیه، آیه‌ای نداشتیم، بس بود که دست از این کارش بر دارد. آن کسانی که عمرشان را به هدر دادند و از آن استفاده نکردند و به بطالت و به توجّه به وسوسه‌های نفسشان گذرانند، این‌ها در جهنّم هر

چه فریاد بکشند، کسی نیست که به فریادشان برسد و خداوند این افراد را با عنوان «ظالم» مورد خطاب قرار می‌دهد.

تکرار مدام نماز، طولانی کردن وضو و غسل و وسواس به خرج دادن در طهارت و نجاست، هدر دادن عمر است و همان طور که تبذیر در نعمات الهی گناهش بسیار بزرگ است، تبذیر در عمر هم گناهش بسیار عظیم است. عمر انسان از ارزش فوق‌العاده و الائی برخوردار است. در گذشته می‌گفتند: عُمَر طلاست، اما قطعاً اشتباه است؛ زیرا ارزش عمر از دنیا و آن چه در دنیاست، بالاتر است. شناخت ارزش عمر است که مخترعین بزرگ را به جامعه تحویل داده است. اهمیت دادن به عمر است که علامه‌ی مجلسی‌ها را پرورش داده است.

بنابراین به جوانان عزیز اکیداً توصیه می‌کنم که از جوانی خود استفاده کنید. در روز قیامت قبل از حساب و کتاب، یک بازپرسی هست و اگر کسی در این مرحله مردود شود، به جهنم می‌برند و دیگر نوبت به حساب و کتاب نمی‌رسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موضوع این بازپرسی را این گونه بیان می‌فرماید:

﴿لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعِ عَنِّ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ كَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ ^(۱)﴾

در روز قیامت، بنده قدم از قدم بر نمی‌دارد تا آن که از او در مورد چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را به پایان برده،

از جوانی اش که آن را صرف چه کرده، از مالش که آن را از کجا آورده و در کجا مصرف کرده و از دوستی ما اهل بیت.

از جوان سؤال می‌کنند: با این جوانی که می‌توانستی برای آباد کردن دنیا مصرف کنی، چه کردی؟ از پیرمرد می‌پرسند: هفتاد سال عمرت چه شد؟ خوردن، رفتن به بازار، رفتن به اداره، برگشتن، تماشای تلویزیون، خوابیدن و دوباره تکرار همین اعمال در روز بعد؟ در حالی که انسان می‌تواند به آن جا برسد که ملائکه بر او نازل شوند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ^(۱)﴾

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند.

خانم مسلمان باید به آن جا برسد که مانند بانو مجتهده امین، تسبیح گُل و گیاه را بشنود. مرد مسلمان باید خود را به آن جا برساند که مانند مرحوم آخوند کاشی، در و دیوار و درخت همراه با او «لا اله الا الله» بگوید. این‌ها را شوخی نگیرید؛ ریشه‌ی قرآنی دارد. قرآن کریم خطاب به کوه‌ها و پرندگان می‌فرماید:

﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ^(۲)﴾

ای کوه‌ها و ای پرندگان! با داوود هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گویند.

۱. فصلت/۳۰

۲. سبأ/۱۰

وسواسی؛ قاتل خود و دیگران

وسواسی باید به این نکته نیز توجه داشته باشد، که وسواس یعنی خودکشی و آدم کشی. به راستی اگر کسی وسوسه‌ی فکری پیدا کند، تا سر حدّ جنون پیش می‌رود. اگر کسی وسوسه‌ی عملی در عبادتش، در طهارتش یا در نجاستش پیدا کند، دیگر طعم زندگی را نمی‌چشد، مرگ تدریجی برای او حاصل می‌شود و دنیا و آخرتش را از بین می‌برد. علاوه بر این، زندگی اطرافیانش را هم با مرگ یکسان می‌کند. و به تعبیر قرآن، اگر کسی دیگری را بکشد، مثل آن است که جهانی را کشته باشد:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ

النَّاسَ جَمِيعًا^(۱)﴾

هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا به کیفر فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را کشته باشد.

شاید شما نیز شاهد بوده‌اید؛ بعضی اوقات وسواسی نه دنیا دارد، نه آخرت، نه خود زندگی دارد، نه برای کسی دیگر خوشی باقی می‌گذارد. در ظاهر زنده است، اما در واقع مرده‌ی متحرک است. مسبب آن هم جز خودش کسی نیست. همانطور که خودکشی مثل آدم کشی عاقبتش جهنم است، وسواسی هم اگر دست از رویه‌اش بر ندارد، عاقبتش همین است. وسواسی نباید از کنار این آیات به سادگی عبور کند.

بینید شیطان از راه عبادت انسان را به کجا می‌کشاند. خدا نکند انسان آلت

دست شیطان شود. گاهی او را به بی عفتی و بی غیرتی می‌کشاند و گاهی به وسواس. گاهی از راه گناه و گاهی از راه عبادت انسان را فریب می‌دهد. هر دو کار شیطان است و عاقبت هر دو هم جز جهنم نیست.

وسواس؛ نوعی سفاقت

در روایتی از عبد الله بن سنان آمده است که می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام در مورد مردی که در وضو و نمازش دچار وسواس بود، صحبت کردم و گفتم: با این حال، مرد عاقلی است.

امام علیه السلام فرمودند: این چه عقلی است که با وجود آن، از شیطان پیروی می‌کند؟

پرسیدم: چگونه فرمان شیطان می‌برد؟

امام علیه السلام فرمودند: از او بپرس وسوسه‌ای که به او دست می‌دهد، از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت: از عمل شیطان است^(۱).

اصلاً نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وسواسی عاقل نیست، بلکه سفیه است. و حقیقتاً هم چنین است. به راستی، شیطان روی عقل او اثر می‌گذارد. اگر خودش از اعمال خودش فیلم‌برداری کند، می‌فهمد چه کرده است. می‌فهمد که این

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَجُلًا مُبْتَلًى بِالْوَسْوَءِ وَالصَّلَاةِ وَ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقَالَ سَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. *الكافي*، ج ۱، ص ۱۲

عمل او، آن چیزی نیست که اسلام از او خواسته است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا

اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^(۱)﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش در هیچ کاری پیشی مجوید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.

ای مسلمان، دیگر کاسه‌ی داغ‌تر از آتش نشو. در اعمالت بین خدا و پیامبر ﷺ چه گفته‌اند. در عزاداری بین مرجع تقلید چه می‌گوید، طبق آن عمل کن. در طهارت و نجاست بین رساله چه می‌گوید، همان طور عمل کن. در نماز، در روزه، در خمس و در زکات بین مرجع تقلید چه می‌گوید، بر اساس آن عمل کن. وسواسی‌گری یعنی - نعوذ بالله - من بهتر از پیامبر ﷺ می‌دانم. وسواسی یعنی من بهتر از مراجع تقلید، احکام فقهی را می‌شناسم. معلوم است که غلط است. همین امر باعث شده است که امروزه در برخی از مراسم‌های مربوط به ایام ولادت یا شهادت حضرات معصومین (علیهم‌السلام) - با آن همه ارزش و معنویتی که دارد - اعمال خلاف شأن و غیر متعارفی انجام شود که مورد تأیید نبوده و مرضی آن ذوات مقدس نیز نمی‌باشد.

قرآن می‌فرماید: همه‌ی این‌ها غلط است. به وسواسی می‌گوید: بین خدا و پیامبر ﷺ چه می‌فرمایند. و راه فهمیدن حکم اسلام نیز مراجعه به مراجع تقلید است. مراجع تقلید هم در رساله‌ها نوشته‌اند: اگر کسی سه مرتبه شک

کرد، در مرتبه‌ی چهارم دیگر به آن اعتنا نکند؛ بنا را بر همان قرار دهد که به نفع اوست. همچنین آنان فتوا داده اند که شک و ظن و قطع و یقین و سواسی اعتبار ندارد و باید به طور متعارف عمل کند، یعنی مانند بقیه مردم باشد. غیر از این دیگر سفاقت است. قرآن می‌فرماید: مقام حضرت ابراهیم علیه السلام خیلی بالاست؛ چون صد در صد در مقابل خداوند تسلیم بود:

﴿وَمَنْ يَرْغُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلَمْ قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^(۲)﴾

و چه کسی جز سفيه، از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم؛ و البته در آخرت نیز از شایستگان خواهد بود. هنگامی که پروردگارش به او فرمود: «تسلیم شو»، گفت: «به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

این دو آیه‌ی شریفه به ما می‌فرماید: باید در مقابل خداوند متعال تسلیم باشیم و گرنه سفيه هستیم. با اعمال من درآوری که نمی‌توان راه پیش برد. عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: به زودی شبهه‌ای به شما می‌رسد و در آن بدون نشانه‌ای آشکار و امام هدایت می‌مانید و کسی از آن شبهه نجات نمی‌یابد مگر آن که دعای غریق را بخواند. گفتیم: دعای غریق چگونه است؟

۱. حجرات/۱

۲. بقره/۱۳۰-۱۳۱

فرمودند: می‌گویی: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک».

من هم گفتم: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک»

امام علی (علیه السلام) فرمودند: خدای تعالی مقلب القلوب و الأبصار است و لیکن همچنان که من گفتم بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»^(۱).

امام علی (علیه السلام) حتی اجازه نداده‌اند یک کلمه از خودمان به فرمایش آنان اضافه کنیم، هر چند آن کلمه معنای جمله را هم خراب نمی‌کند. در اعمال هم باید این گونه از آن بزرگواران تبعیت کنیم. مراجع تقلید با استناد به روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) می‌گویند: اگر چیزی نجس شد، پس از رفع عین نجاست، اگر یک مرتبه آن را زیر آب بگیرید، پاک می‌شود. حال، اگر کسی چندین مرتبه این کار را تکرار کند و باز هم بگوید: نشد، این انحراف از مسیری است که معصومین (علیهم السلام) به ما آموخته‌اند. و حیف است کسی به خاطر عبادت به جهنم برود. حداقل کسی که به دلیل عیش و نوش و کارهای زشت

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): سَتُصِيبُكُمْ شُبُهَةٌ فَتَبْقُونَ بِهَا عِلْمَ يُرَى وَلَا إِمَامَ هُدًى لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ قُلْتُ كَيْفَ دُعَاءُ الْغَرِيقِ قَالَ يَقُولُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ فَقُلْتُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ وَلَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ لَكَ: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. (كمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۱)

و اختلاط زن و مرد و امثال این‌ها به جهنم می‌رود، لذتی در این دنیا برده است، اما وسواسی نه از دنیایش لذتی می‌بیند و نه از آخرتش. در دنیا هم خود و هم دیگران را به زحمت می‌اندازد، در آخرت هم که مستحق عذاب الهی است. بنابراین وسواسی‌ها باید همیشه این آیه‌ی شریفه مدّ نظرشان باشد که می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش در هیچ کاری پیشی مجوید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.^۱

درمان وسواس

این سؤال همواره در مبحث وسواس مطرح می‌شود که وسواسی چه باید بکند که دردش درمان شود؟ هر چند بیماری وسواس، بیماری سختی است و روان پزشکان معالجه‌ی را آن مشکل می‌دانند، اما اگر وسواسی به توصیه‌هایی که ذیلاً بیان می‌شود کاملاً و صد در صد عمل کند، حتماً نجات خواهد یافت و بهبودی و سلامتی او با یک برنامه‌ی چند ماهه قابل تضمین است و ریشه‌ی این درد به طور کلی نابود خواهد شد. شرط اساسی در این معالجه حرف شنوی و تبعیت بیمار وسواسی است. یکی از لوازم این درد همین است که شخص وسواسی لجوج و یک دنده می‌شود. و چنانچه دست از لجبازی بردارد، مطمئن باشد که بیماری او قابل درمان است.

مواردی که در درمان وسواس توصیه می‌شود به شرح ذیل است:

۱. دعا و توسل

اولین سفارش برای درمان این بیماری، دعا، توسل و رابطه با خدا، برای رفع این صفت رذیله است. پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید: مَنْ مَعْلَمِ اخْلَاقِ هَسْتُمْ. هیچ کس نمی‌تواند خودسازی کند، مگر آن که رحمت من شامل حال او شود تا موفق شود و ریشه‌ی صفات رذیله را در وجود خود نابود کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پای از پی گام‌های شیطان منهدم، و هر کس پای بر جای گام‌های شیطان نهد، بداند که او به زشت‌کاری و ناپسند وای می‌دارد، و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد، ولی این خداست که هر کس را بخواهد پاک می‌گرداند و خداست که شنوای داناست.

به فرموده‌ی قرآن، اگر فضل و رحمت خدا نباشد، هیچ کس نمی‌تواند درخت رذالت را از دل خود برکند و درخت فضیلت را به جای آن غرس و بارور کند. از نظر این آیه‌ی شریفه، وسواسی باید با رابطه با خدا، با دعا و راز و نیاز، از خدا بخواهد که این دردش را معالجه کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

﴿لَا يَتِمَّكَنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ أَطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ﴾^(۱)

شیطان موفق به وسوسه‌ی بنده‌ای نمی‌شود مگر آن گاه که از یاد خدا روی بگرداند و آن را سبک بشمارد و در جایگاه نافرمانی خدا قرار گیرد و فراموش کند که خدا بر پنهان او آگاه است.

و همه خصوصاً وسواسی‌ها توجه داشته باشند که از نظر قرآن، دعا منهای توسّل ممکن نیست. بدون توسّل، دعای ما به جایی نمی‌رسد. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

﴿الْأَمَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ هُمُ الْوَسِيلَةُ إِلَى

۱. مصباح الشریعة، ص ۷۹

۲. مائده/۳۵

اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ^(۱)

ائمه علیهم السلام از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند. هر کس آنها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس آنها را نافرمانی کند، نافرمانی خدا را کرده است. آنان حلقه و دستگیره‌ی محکم و وسیله برای تقرب به درگاه الهی هستند.

حتّی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بدون وسیله در خانه‌ی خدا نمی‌رفتند. در روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است:

﴿سَأَلْتُهُ مَرَّةً أَنْ يَدْعُوَ لِي بِالْمَغْفِرَةِ، فَقَالَ: أَفْعَلْ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَلَمَّا رَفَعَ يَدَهُ لِلدُّعَاءِ اسْتَمَعْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَائِلٌ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ عِنْدَكَ اغْفِرْ لِعَلِيٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ فَقَالَ: أَوْاحِدٌ أَكْرَمُ مِنْكَ عَلَيْهِ فَاسْتَشْفِعُ بِهِ إِلَيْهِ؟﴾^(۲)

یکبار از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستم تا برایم طلب مغفرت کند. پذیرفت و سپس به نماز ایستاد. وقتی دستش را برای دعا بالا برد، گوش فرا دادم؛ می‌گفت: خداوندا، به حق علی نزد خودت، او را ببامرز. گفتم: این چگونه دعایی بود؟ فرمود: آیا کسی گرامی‌تر از تو نزد خداوند هست که به واسطه‌ی او طلب شفاعت کنم؟

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با توسّل به در خانه‌ی خدا می‌روند، ما نیز باید از ایشان الگو بگیریم. هر کسی صفت رذیله‌ای دارد و از خدا رفع آن را می‌خواهد، هر

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸

۲. شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۳۱۶

کسی گناه کار است و از خدا آمرزش گناهانش را می خواهد، باید با وسیله یعنی با چهارده معصوم علیهم السلام به در خانه ی خدا برود. وسواسی هم از این امر مستثنا نیست. باید از عمق جان با توسل به اهل بیت علیهم السلام، خدا خدا کند تا پروردگار عالم به فریادش برسد.

۲. کمک گرفتن از نماز

مطلب دیگری که از قرآن استفاده می کنیم، این است که از نماز اوّل وقت باید کمک گرفت. این آیه ی شریفه در قرآن دو بار تکرار شده:

﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^(۱)

از صبر و نماز یاری بجویید.

یعنی هم از صبر و استقامت و فعالیت خودتان کمک بگیرید، هم از ایجاد رابطه با پروردگار عالم تا به نتیجه برسید. لذاست که وقتی سختی ای برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پیش می آمد، آنان را به نماز امر می کردند^(۲).

و همین جا به همه، مخصوصاً جوانان سفارش می شود که اگر در کارهایتان به مشکلی بر خوردید، به نماز اوّل وقت متوسّل شوید. حتماً در مسجد، با جماعت، با تعقیبات و با حضور قلب بخوانید که فوق العاده مؤثر است. اگر

۱. بقره / ۴۵ و ۱۵۳

۲. عن يوسف بن عبد الله بن سلام أن النبي صلی الله علیه و آله كان إذا نزل بأهله شدة أمرهم بالصلاة ثم قرأ ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾. (مسکن الفوائد عند فقد الأحياء و الأولاد، ص ۵۰)

حضور قلب به معنای واقعی هم برایتان ممکن نیست، لا اقل در ظاهر نماز با ادب باشید. این دیگر حداقل چیزی است که باید باشد. اگر می‌خواهید در زندگی دنیایتان به فریادتان برسند، اگر می‌خواهید دم مرگ تنهایتان نگذارند، اگر می‌خواهید شب اول قبر ملائکه‌ی رحمت در کنارتان باشند، به نماز اهمیت بدهید. گر چه بحث الآن ما در مورد وسواسی است، اما همه‌ی ما باید توجه داشته باشیم که در وجودمان صفات رذیله داریم. چه کسی می‌تواند بگوید: من حسود نیستم؟ چه کسی می‌تواند بگوید: من پول پرست و ریاست طلب نیستم؟ چه کسی می‌تواند بگوید: من بخیل نیستم؟ چه کسی می‌تواند بگوید: من خود خواه و خود محور نیستم؟ ریشه کن کردن این صفات رذیله‌ی کمر شکن، این صفات رذیله‌ای که دنیا و آخرت انسان را نابود می‌کند، بسیار مشکل است، اما مقابله با این رذایل بوسیله دعا و راز و نیاز با خدا، با توسل و با نماز اول وقت میسر است.

۳. تقوا و اجتناب از گناه

مطلب سوم تقوا و اجتناب از گناه است. اجتناب از گناه انسان را به مقامات والایی می‌رساند. علمای علم اخلاق می‌گویند: اگر کسی بخواهد صفت رذیله‌ای را رفع کند، قبل از تخلیه و تخلیه باید تقوا داشته باشد. مراحل خودسازی را این طور می‌شمارند: یقظه، توبه، تقوا، تخلیه و تخلیه و پس از آن تجلیه است که منجر به فناء یا لقای پروردگار می‌شود.

۴. بی اعتنایی

مطلب دیگری که دوش به دوش همین مطالب است و اهمیت فوق العاده‌ای دارد و بدون آن، دعا و توسل و سایر راهکارها فایده‌ای ندارد، تلاش و فعالیت خود و سواسی است. و کاری هم که باید در این جهت انجام دهد، مبارزه‌ی منفی، یعنی بی اعتنایی است؛ بی اعتنایی نمودن به آن چه تخیلش می‌گوید، بی اعتنایی به آن چه شیطان درون و شیطان برونش از او می‌خواهد. این بی‌اعتنایی و سوسه را از بین می‌برد. اگر در طهارت و نجاست دچار و سواس است، باید نسبت به این موضوع بی اعتنا شود. مثلاً اگر دست او نجس شد، همین مقدار که زیر آب برد یا زیر شیر گرفت، آن را پاک بداند و شستشو را ادامه ندهد.

امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

﴿إِذَا كَثُرَ عَلَيْكَ السَّهْوُ فَاَمْضِ فِي صَلَاتِكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ
يَدْعَكَ إِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ﴾^(۱)

هنگامی که شک تو در نماز زیاد شد، به نمازت ادامه بده و به شکت اعتنا مکن؛ زیرا با این کار امید است که شک از تو دست بر دارد. همانا شک از جانب شیطان است.

و در روایت دیگری، امام معصوم علیه السلام می‌فرمایند:

﴿لَا تُعَوِّدُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ فَتَطْمَعُوهُ فَإِنَّ

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۵۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۳۹؛ تهذیب الأحکام،

ج ۲، ص ۳۴۳

الشَّيْطَانُ خَبِيثٌ يَعْتَادُ لِمَا عُوذَ فَلْيَمْضِ أَحَدُكُمْ فِي الْوُحْمِ وَلَا
يُكْثِرَنَّ نَقْضَ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاتٍ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ
الشُّكُّ إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا غُصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى
أَحَدِكُمْ^(۱) ﴿﴾

شیطان خبیث را به شکستن نمازتان عادت ندهید، چون او را بر این
کار حریص می‌کنید، همانا شیطان خبیث به آن چه تکرار شود، معتاد
می‌گردد. پس هر یک از شما به شکش اعتنا نکند و نماز را زیاد
نشد. پس اگر کسی چندین مرتبه این گونه عمل کند، دیگر شک
به سوی او باز نمی‌گردد. همانا شیطان خبیث، مایل است که از او
اطاعت شود، پس اگر از امر او سرپیچی شود، به سوی هیچ یک از
شما باز نمی‌گردد.

و همین جا لازم است به کسانی که دچار این درد هستند، تذکر داده شود که
اگر به وسواس خود بی‌اعتنایی نکنید، به مشکلات بدتر مبتلا می‌شوید. روزی
یک مادر گریه‌کنان همراه دخترش به نزد من آمدند، آن مادر می‌گفت: این
وقتی دستشویی می‌رود، حداقل چهار ساعت طول می‌کشد! ما باید با کتک او
را بیرون بیاوریم. وقتی هم می‌خواهد نماز بخواند، سه چهار ساعت طول
می‌کشد و در آخر هم نمی‌تواند نماز بخواند. خدا نکند کسی به این جا برسد.
حال این دختر خانم چه باید بکند؟ خیلی آسان است؛ وقتی کارش در
دستشویی تمام شد، خود را در مدت یک دقیق بشوید و از دستشویی خارج

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۵۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۸۸

شود. اگر هم می‌گوید: نجس است، باید بداند که این شیطان درون اوست که می‌گوید: پاک نشد.

کسانی هم که در غسل کردن وسواسی هستند، باید همین طور عمل کنند. وسواسی اگر غسلش بیش از پنج دقیقه طول کشید، گناه کرده است؛ گناهش هم خیلی بزرگ است. معنا ندارد چند ساعت برای یک غسل پنج دقیقه‌ای معطل شود. باور کنید غسل ائمه‌ی اطهار، غسل مراجع تقلید بیش از این طول نمی‌کشد.

هیچ وقت فراموش نمی‌کنم استاد بزرگوار ما، مرحوم آیه الله العظمی محقق داماد رحمته الله نقل می‌کردند: یکی از روحانیون سر حوض مدرسه‌ی فیضیه با خودش کلنجار می‌رفت؛ یعنی یک مقدار وضویش را طول می‌داد. مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبد‌الکریم حائری رحمته الله این صحنه را دیدند. جمله‌ای در گوشش گفتند و رفتند.

آیه الله داماد رحمته الله می‌گفتند: این فرد دیگر تا عمر داشت، برای وضو گرفتن سر حوض مدرسه دیده نشد. بعداً از او پرسیدم: حاج شیخ چه گفت؟

گفت: مرحوم حاج شیخ عبدالکریم گفت: اگر مردم این وضو را از تو یاد بگیرند و خیال کنند وضوی اسلام این است، در روز قیامت چه جوابی داری؟ و چنانکه نقل کرده‌اند خود مرحوم آیت الله العظمی حائری وقتی برای وضو گرفتن سر حوض می‌آمدند، یک مشت آب به صورت می‌زدند، یک مشت آب به دست راست و یک مشت آب به دست چپ و مسح سر و پاها را می‌کشیدند و می‌رفتند زیر کتابخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه و نماز می‌خواندند؛

یعنی وضوی ایشان یک دقیقه بیشتر طول نمی کشید. این وضوی یک مرجع تقلید است. وضویی که اسلام از ما خواسته، غیر از این نیست.

در طهارت و نجاست هم همین است. به صرف احتمال طهارت، از ما خواسته‌اند که بنا را بر طهارت قرار دهیم. حتی اگر کسی با نگاه کردن به لباسش می‌فهمد نجس است یا پاک، فرموده‌اند: اگر می‌خواهی رفع شکّ کنی، بکن، اما حکم اسلام این است که چنین کاری لازم نیست.

معمولاً وقتی برف یا باران بیاید برای وسواسی‌ها و حتی انسان‌های متعارف، راه رفتن در کوچه‌ها سخت است. وسواسی‌ها که نجس می‌دانند، برای انسان‌های متعارف هم سخت است که با ترشحات باران و گل‌ها نماز بخوانند، اما مراجع تقلید همیشه مقید بودندند که به مردم نشان بدهند با همین گل‌ها هم نماز صحیح است. حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله مقید بودند به طلاب بنمایانند که با این گل کوچه‌ها می‌توان نماز خواند و نماز می‌خواندند. مراجع بزرگ در مدرسه‌ی فیضیه با همین گل‌ها نماز می‌خواندند. خود من حضرت امام خمینی رحمته الله را دیدم که مقید بودند با همین گل‌ها و ترشحات، نماز بخوانند. حتی برای من نقل کردند که روزی عمامه‌ی مرحوم مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، حضرت آیت الله العظمی حائری رحمته الله در سخن حَمّام عمومی افتاد و ایشان عمامه را برداشتند و بر سر گذاشتند.

وسواسی هم باید همین طور باشد، باید بی‌اعتنایی کند. اگر مدّتی این‌طور عمل کند، مطمئن باشد که دردش درمان خواهد شد.

همه‌ی شما می‌دانید، فقها در رساله‌ها نوشته‌اند که شکّ کثیر الشکّ اعتبار

ندارد؛ یعنی اگر شما یک مرتبه یا دو مرتبه در نماز مغرب بین یک و دو شکّ کردید، نمازتان باطل است. اما اگر باز این شکّ شما تکرار شد و به بار سوم رسید، دیگر به آن اعتنا نکنید؛ معنایش این است که باید بنا را بر آن چه به نفع شماست بگذارید. مثلاً اگر در نماز مغرب بین دو و سه شکّ کردید، بنا را بر سه بگذارید و نماز را تمام کنید. این مسأله اختلافی هم نیست؛ همه‌ی فقها این طور می‌گویند. حتّی فقها می‌فرمایند: وقتی به این حالت رسید، دیگر شک در نماز دو رکعتی و چهار رکعتی فرقی ندارد، هر شکّی که باشد، چه از نظر فقهی صحیح باشد یا فاسد، نباید اعتنا کند. و این بیان فقها از روایات اهل بیت علیهم‌السلام گرفته شده است.^(۱)

این سخن اهل بیت علیهم‌السلام، در طهارت و نجاست هم می‌آید. یعنی همین طور که شکّ کثیر الشکّ در نماز اعتبار ندارد، شکّ کثیر الشکّ در وضو و غسل و طهارت و نجاست هم اعتبار ندارد. حتّی فقها گفته‌اند: قطع وسواسی حجّت نیست، چه رسد به ظنّ یا شکّ او. این جمله‌ی «لا اعتبار بعلم الوسواسی فی الطهارة و النجاسة»^(۲) در عروة‌الوثقی آمده است و بسیاری از مراجع هم آن را تایید کرده‌اند. زیرا یقین وسواسی، یقین نیست؛ تخیّل و توهم است. یعنی اگر وسواسی یقین به نجاست هم داشت، یقینش حجّت نیست، چه رسد به ظنّ و شکّ او. باید ببیند عرف مردم چطور عمل می‌کنند؛ او هم همان طور عمل

۱. ن.ک: تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۸، باب ۱۶ از

أبواب الخلل الواقع فی الصلاة، صص ۲۲۷ - ۲۲۹

۲. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۵۱

کند. زیرا ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام فرمودند: شکّ کثیر الشک اعتبار ندارد. بعد هم تعیین مصداق کرده‌اند که با سه بار شکّ پشت سر هم، کثرت شکّ تحقّق می‌یابد^(۱). آن بزرگواران می‌خواهند با بی‌اعتنایی، این حالت خطرناک درمان شود. در سایر شک‌ها هم همین طور است. اسلام این بی‌اعتنایی را می‌خواهد. باید در هر چه وسوسه دارد، حق الله باشد یا حق الناس، کارهای عادی باشد یا کارهای عبادی، همین رویه را در پیش بگیرد. راه ایستادگی در مقابل این حالت خطرناک، مبارزه‌ی منفی است.

استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته‌الله می‌فرمودند: من در اصفهان نزد مرحوم آیت الله العظمی میرزا ابوالمعالی کلباسی رحمته‌الله در مسجد حکیم درس می‌خواندم. به ایشان گفته بودند که من به وقت نماز، دیر یقین پیدا می‌کنم و ایشان متوجّه شدند که من در معرض آن هستم که در این مورد وسواسی شوم. بنابراین یک روز ظهر در مسجد حکیم بعد از اتمام درس، به من گفتند: آقا حسین، اذان می‌گویند، برخیز و نماز بخوان. آقای بروجردی می‌فرمودند: من یک مقدار صبر کردم و حرف ایشان را نشنیده گرفتم.

دوباره فرمودند: آقا حسین، پا شو و بگو چهار رکعت نماز باطل بجا می‌آورم قربة الی الله.

۱. قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام : إِذَا كَانَ الرَّجُلُ مِمَّنْ يَسْهُو فِي كُلِّ ثَلَاثٍ فَهُوَ مِمَّنْ كَثُرَ عَلَيْهِ السَّهْوُ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۳۹)

چقدر حرف خوبی است! وسواسی باید چنین باشد. اگر وسوسه در وقت دارد، وقتی مؤذن می‌گوید: الله اکبر، نماز را شروع کند. اگر وسوسه در نجاست دارد، همان وقتی که دستش را زیر آب برد یا زیر شیر آب گرفت، دیگر کنار برود. اگر شک دارد یا حتی ظنّ یا یقین دارد که هنوز نجس است، بگوید پاک است. در عرض پنج دقیقه غسل کند؛ اگر یقین پیدا نکرد، بگوید: می‌خواهم جنب باشم، می‌خواهم نجس باشم و با همان حال از حمام بیرون بیاید، توجّه نکند و مشغول نماز شود. و خلاصه، هر کاری که مردم می‌کنند، او هم بکند. مطمئن باشد، یک ماه طول نمی‌کشد که این درد، درمان می‌شود.

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که استاد بزرگوار ما آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله در بحث‌های فقهی بارها این روایت را می‌خواندند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

﴿مَا أَبَالِي أَوْ بَوْلُ أَصَابَنِي أَوْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ^(۱)﴾

باکی ندارم از این که به من بول باشد یا آب، وقتی که نمی‌دانم. همین مقدار که نمی‌دانم پاک است یا نجس، یعنی برای من پاک است، هر چند در واقع نجس باشد. این قاعده‌ی «طهارت» بسیاری از امور را برای ما راحت کرده است. و همین طور قاعده‌ی «حل» که وقتی نمی‌دانیم فلان چیز حلال است یا حرام، بنا را بر حلال بودن آن بگذاریم. اسلام این قواعد را به این دلیل وضع کرده است که ما وسواسی نشویم.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۷۲؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص

یکی از بدبختی‌هایی که وسواسی دارد، این است که همه را جز خودش نجس می‌داند؛ معلوم است که این کار شیطان است. اگر قدری دقیق‌تر نگاه کنیم، معنایش این است که همه جز خودش را جهنمی می‌داند؛ اتفاقاً اگر دست از این کار زشتش بر ندارد خودش زودتر از دیگران به جهنم می‌رود. خلاصه همه‌ی فقها می‌گویند: شکاک و وسواسی باید با بی‌اعتنایی دست از کارهایش بردارد.

شخصی به خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و در مورد خوردن پنیر سؤال کرد. حضرت فهمیدند که این شخص وسواسی است. پولی به غلامشان دادند و فرمودند: برو پنیر بخر و بیاور. غلام هم پنیر را آورد و حضرت از آن خوردند. دوباره آن شخص در مورد پنیر سؤال کرد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مگر ندیدی آن را خوردم؟

گفت: دیدم اما دوست دارم از خودتان بشنوم!

حضرت فرمودند: در مورد پنیر و غیر آن به تو می‌گوییم که هر چه که در آن حلال و حرامی بود، بر تو حلال است تا آن که مورد حرام را به طور مشخص بشناسی، در آن صورت بر تو حرام است و ترکش واجب^(۱).

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْجُبْنِ فَقَالَ لِي لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ طَعَامٍ يُعْجَبُنِي ثُمَّ أُعْطِيَ الْغُلَامُ دُرْهَمًا فَقَالَ يَا غُلَامُ ابْتَغِ لَنَا جُبْنًا وَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَتَغَدَّيْنَا مَعَهُ وَآتَانِي بِالْجُبْنِ فَأَكَلْتُ وَأَكَلْنَا مَعَهُ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الْغَدَاءِ قُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي الْجُبْنِ فَقَالَ لِي أَوْ لَمْ تَرِنِي أَكَلْتُهُ قُلْتُ بَلَى وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ ۞

در روایت دیگری، راوی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: دماغم خون افتاده و نمی‌دانم به لباس‌هایم ریخته است یا نه.

حضرت فرمودند: قبلاً به طهارت لباست یقین داشتی و حال شک داری که نجس شده یا نه؛ پس یقینت را با شک نقض نکن.

باز می‌پرسد: یابن رسول الله، آیا لازم است تفحص کنم و ببینم لباسم نجس شده یا نه؟

امام علیه السلام فرمودند: لازم نیست نگاه کنی ^(۱).

﴿أَسْمَعُ مِنْكَ فَقَالَ سَأُخْبِرُكَ عَنِ الْجُبْنِ وَغَيْرِهِ كُلِّ مَا كَانَ فِيهِ حَلَالٌ وَحَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بَعَيْنِهِ فَتَدَعِهِ. (الكافي، ج ۶، ص ۳۳۹)﴾

۱. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ أَصَابَ ثَوْبِي دُمٌ رُعَافٍ أَوْ غَيْرُهُ أَوْ شَيْءٌ مِنْ مَنِيٍّ فَعَلِمْتُ أَثَرَهُ إِلَى أَنْ أَصِيبَ لَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَصَبْتُ وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَنَسِيتُ أَنْ بَثْوِي شَيْئاً وَصَلَّيْتُ ثُمَّ إِنِّي ذَكَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ تُعِيدُ الصَّلَاةَ وَتَغْسِلُهُ قُلْتُ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَوْضِعَهُ وَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ فَطَلَبْتُهُ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ فَلَمَّا صَلَّيْتُ وَجَدْتُهُ قَالَ تَغْسِلُهُ وَتُعِيدُ قُلْتُ فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَقِّنْ ذَلِكَ فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرِ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ قَالَ تَغْسِلُهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ قُلْتُ لَمْ ذَلِكَ قَالَ لَأَنْكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَّكَتَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَتَفَضَّ الِيقِينَ بِالشَّكِّ أَبَدًا قُلْتُ فَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَذَرِ أَيْنَ هُوَ فَأَغْسَلُهُ قَالَ تَغْسِلُ مِنْ ثَوْبِكَ النَّاحِيَةَ الَّتِي تَرَى أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهَا حَتَّى تَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ قُلْتُ فَهَلْ عَلَيَّ إِنْ شَكَّكَتَ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تَذْهَبَ الشَّكُّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ قُلْتُ إِنْ رَأَيْتُهُ فِي ثَوْبِي وَ أَنَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ تَتَفَضُّ الصَّلَاةَ وَ تُعِيدُ إِذَا شَكَّكَتَ فِي مَوْضِعٍ مِنْهُ ثُمَّ رَأَيْتَهُ وَ إِنْ لَمْ تَشْكُ ثُمَّ رَأَيْتَهُ رَطْبًا قَطَعْتَ الصَّلَاةَ وَ غَسَلْتَهُ ثُمَّ ﴿

وقتی خود اسلام تا این حد ساده گرفته است و احتمال طهارت را کافی می‌داند، دیگر وسواس چه معنا دارد؟ حتی اگر کسی با تفحص یقین به نجاست پیدا کند، باز هم لازم نیست خود را به دردرسر بیاندازد. جمله معروفی را از مرحوم آیت الله سید محمد باقر درچه‌ای رحمته الله نقل کرده‌اند که می‌فرمایند: «اسلام با قاعده‌ی طهارت روزی یک تن نجاست به خورد مردم می‌دهد.»

وقتی خود اسلام اجازه داده، دیگر کاسه‌ی داغ‌تر از آش شدن معنا ندارد. اسلام سخت‌گیری در این مسائل را جایز نمی‌داند. اسلام دین سهل و آسان گیر است^(۱) و اگر ما به عنوان وسواس بر خودمان سخت بگیریم، این مقدم دانستن خود بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام و مراجع تقلید است. اسلام قاعده‌ی طهارت دارد. حالا نجاست می‌خوریم، خوب بخوریم، اسلام می‌گوید: من می‌خواهم ساده بگیرم، نمی‌خواهم تو در مشقت بیفتی. تو مراعات کن حرام واقعی نخوری، دیگر شبهه‌ناک خوردن اشکالی ندارد. با

﴿بَيَّنْتَ عَلَى الصَّلَاةِ لَأَنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّهُ شَيْءٌ أَوْفَعَ عَلَيْكَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ. (تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۴۲۱)

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ جَاءَتْ امْرَأَةٌ عُمَانَ بْنَ مَطْعُونٍ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عُمَانَ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُغْضَبًا يَحْمِلُ نَعْلَيْهِ حَتَّى جَاءَ إِلَى عُمَانَ فَوَجَدَهُ يُصَلِّي فَأَنْصَرَفَ عُمَانُ حِينَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ يَا عُمَانُ لِمَ يُرْسِلُنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعْنِي بِالْخَنِيفَةِ السَّهْلَةِ ﴿

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شبهه‌اش را رفع کن. و حقیقتاً اگر نداند نجس است یا پاک، نداند حرام است یا حلال، با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌تواند شبهه‌اش را برطرف کند.

در مورد سایر صفات رذیله هم همین طور است. انسان حسود وقتی حسادتش شعله‌ور می‌شود، چه می‌کند؟ غیبت می‌کند، زخم زبان می‌زند و بالاخره عکس العمل نشان می‌دهد. حال، اگر عکس العمل نشان ندهد و با این حسادت مبارزه‌ی منفی کند، به جای غیبت از او تعریف و تمجید کند، به جای زخم زبان زدن در مقابلش تواضع کند، کم کم این مبارزه‌ی منفی حسد را کم‌رنگ می‌کند و در نهایت آن را از بین می‌برد.

وسواس هم مثل حسادت است. ریشه کن کردن آن مشکل است، اما اگر به این توصیه‌ها، خوب عمل کند، کار آسان می‌شود و مهم‌تر از همه همین بی‌اعتنایی است.

۵. انتخاب الگو

نکته‌ی دیگری که باید وسواسی مراعات کند، انتخاب الگو است، البته الگویی که خود دچار این مشکل نباشد. مثلاً اگر زن وسواسی است، الگوی او شوهرش باشد. اگر شوهر گفت: پاک است، بگوید: پاک است و اگر او گفت: نجس است، بگوید: نجس است. اگر دختر وسواسی است، مادرش را الگوی

﴿السَّمْحَةُ أَصْوَمُ وَأَصْلَى وَالْمِسُّ أَهْلِي فَمَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَنْ بِسِتِّي وَمِنْ سِتِّي النَّكَاحُ. (الكافی، ج ۵، ص ۴۹۴)

خود قرار دهد و هر چه این الگو گفت، تسلیم باشد.

عرف مردم را الگوی خود قرار دهد. وسواسی باید مثل متعارف مردم باشد. هر کاری که آنان می‌کنند، او هم بکند. اگر کار وسواسی را یک مقدار ریشه‌یابی کنیم، به این جا می‌رسیم که از نظر وسواسی همه جز خودش نجس هستند، نماز همه جز نماز او باطل است، همه به جز او به جهنم می‌روند. در حالی که وسواسی باید این طور فکر کند که عمل همه صحیح است و عمل او غلط. و اوست که باید از بقیه الگو بگیرد؛ چون وسواسی غیر متعارف است و باید متعارف شود.

در کنار نگاه به الگو، باید از یک نفر مسأله‌دان هم مسائل شرعی خود را بپرسد. آدم وسواسی حق ندارد از دو نفر مسأله بپرسد. حتی حق ندارد رساله مطالعه کند؛ از دو نفر و سه نفر پرسیدن برای او حرام است. همین که در پرسیدن از این و آن هم وسوسه به خرج بدهد، باز کار را مشکل کرده است.

پس چه باید بکند؟ باید از یک نفر که مسأله‌دان است، بپرسد. در ضمن بگوید: من وسواسی‌ام، و اگر نگوید، طور دیگری برای او مسأله گفته می‌شود. مثل مریضی که نزد دکتر می‌رود، موظف است پزشک را از حالات خود مطلع کند. وسواسی هم باید وضعیت خود را برای فردی که از او مسأله می‌پرسد، بیان کند. بگوید: وسواسی‌ام، غیر متعارفم. حالا اگر نمی‌تواند بگوید: وسواسی‌ام، بگوید: من محتاطم و ادب به خرج بدهد. معمولاً وسواسی‌ها زیر بار گفتن این جمله که: وسواسی هستیم، نمی‌روند. اما، اگر کمی دلش درد بگیرد، به دکتر می‌گوید، هر چند، وسواس، خود و خانواده‌اش را با مشکلات

فراوانی مواجه ساخته است، باز هم حاضر نیست بگوید: من وسواسی هستم.

۶. تلقین

تلقین در زندگی نقش بسیار مؤثری دارد و مقصود ما از تلقین در این جا این است که وسواسی باید به طور جدّ، با خود حرف بزند و بگوید که من وسواسی هستم و این، درد بزرگی است، باید این درد را درمان کنم، باید مثل متعارف مردم باشم، باید لجبازی را کنار بگذارم، باید بی اعتنا باشم و بالاخره نباید دنباله‌روی شیطان باشم. مرتب تکرار کند که وسواس از شیطان است، نه اسلام. خلاصه، مرتب با زبان، این موارد را به خود تلقین کند، چنان که در وقت عمل هم به خود تحمیل می‌کند. این تحمیل‌ها در ابتدا مشکل است، اما با تلقین کم کم آسان می‌شود.

۷. مراقبه

مهم‌تر از همه‌ی آنچه گفته شد این است که وسواسی باید اهل «مراقبه» باشد. علمای علم اخلاق در مورد قانون «مراقبه» بسیار پافشاری دارند. و این قانون مراقبه نه فقط برای وسواسی مفید است، که برای درمان همه‌ی صفات رذیله چاره‌ساز است. این قانون سه مرحله دارد.

در ابتدا باید با خود، مشارطه کند؛ یعنی هر روز صبح یکی از تعقیب‌های نمازش این باشد که با خود شرط کند که امروز از شیطان درونش متابعت نکند و به وسوسه‌های آن بی اعتنا باشد.

در مرحله‌ی بعد، در طول روز مراقب خود باشد که به شرطی که با خود کرده، وفادار بماند. از این رو به قانون، قانون «مراقبه» می‌گویند، زیرا باید مراقب خود باشد، آن زمانی که وسوسه به سراغ او می‌آید، عملاً بی‌اعتنا باشد. همان عملی را انجام دهد که مرجع تقلیدش می‌گوید، همان چیزی که متعارف مردم انجام می‌دهند، نه آن چیزی که شیطان درونش به او دستور می‌دهد. البته ممکن است در طول روز بر خلاف عهدش عمل کند، اما توجه داشته باشد که سریع توبه کند و ناامید نشود و از میدان به در نرود. بار دیگر مشارطه کند، مقداری خودش را ملامت کند که چرا چنین شد؟ و تصمیم بگیرد که دوباره آن اتفاق نیفتد و باز تا شب مراقب خود باشد.

و در مرحله‌ی آخر، شب هنگام، وقت خواب با خودش محاسبه کند که زمین خورده است یا نه؟ وسوسه به سراغش آمده و او را زمین زده یا نه. اگر زمین نخورده است، جداً خدا را شاکر باشد. به سجده برود و با پروردگار عالم حرف بزند و از او تشکر کند. ولی اگر دید در طول روز زمین خورده، توبه کند و نفسش را ملامت کند که چرا شکست خورده است. و بدانید که این محاسبه بسیار مؤثر است. اسلام هم بسیار به آن سفارش کرده است. امام موسای کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

﴿لَيْسَ مِمَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا

اسْتَرَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ ^(۱)﴾

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد. اگر کار خوب کرده

است، از خدا فزونی آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا
آمزش آن را خواهد و به سوی خداوند رجوع کند.

و هر روز این مراحل را تکرار کند تا - ان شاء الله - به مرور زمان، این مشکل
از ریشه درمان شود، به کسانی که دچار وسوسه‌ی فکری یا عملی هستند،
توصیه می‌شود این درد را از خود دفع کنند. هرچند در ابتدا ممکن است خیلی
اهمیت نداشته باشد، ولی اگر به فکر چاره نباشند، خواهند دید که مثل
سرطان نابودشان می‌کند. این بیماری بسیار خطرناک است؛ دنیا و آخرت
انسان را از بین می‌برد و از همه‌ی صفات رذیله بدتر است. صفات رذیله
دشمنان بزرگی برای انسان هستند. فرد حسود، به قول عوام حاضر است به
خاطر یک دستمال، قیصریه را به آتش بکشد، اما از همین حسد بدتر، وسوسه
است. دنیا پرستی خیلی بد است. بعضی اوقات می‌رسد به آن جا که حاضر
است دو ثلث جهان را نابود کند تا بر ثلث دیگر تسلط یابد. حاضر است نسل
حاضر را از میان بر دارد به این امید که بر نسل بعدی حکومت کند. اما باید
با کمال صراحت گفت: وسوسه از این صفت دنیاپرستی هم بدتر است؛ دنیای
انسان را از بین می‌برد، چنانکه آخرت انسان را هم از بین می‌برد و باعث تنفر
دیگران از انسان می‌شود. شاید شما هم فراوان دیده باشید که اطرافیان
وسواسی که تنفر عجیبی از آن شخص دارند. بچه‌ی دو سه ساله از مادرش
متنفر است. پسری که باید بازوی پدرش باشد، آرزوی مرگ او را می‌کند.
افراد جامعه مخصوصاً خویشان از او متنفر دارند. کم کم دچار عزلت و

گوشه‌نشینی می‌شود. وسواسی معمولاً افسرده و کسل است و به فرموده‌ی امام صادق (علیه السلام):

﴿إِيَّاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ﴾^(۱)

از رنجوری و افسردگی بپرهیز؛ زیرا این دو تو را از دست یافتن به نصیبت از دنیا و آخرت، باز می‌دارند.

معلوم است کسی که سه چهار ساعت مشغول یک نماز باشد، کم کم به جایی می‌رسد که دیگر نماز نمی‌خواند. شخصی به من می‌گفت: خانمی که لیسانس دارد و از نظر سواد دینی بسیار بالاست و قبلاً معلم قرآن بوده، حالا کارش به آن جا رسیده است که نماز نمی‌خواند! وقتی از او پرسیدیم: چرا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: من نجسم و با نجاست نمی‌توان نماز خواند.

و همین خانم کارش به جایی رسیده که وقت غذا خوردن باید غذا را آب بکشد، بعد آن را بخورد؛ و این نوعی جنون است!

اگر این صفت رذیله‌ی این خانم را از حسادت و ریاست طلبی و خود پرستی بدتر بدانیم، اشتباه نکرده‌ایم. صفت رذیله هر چه باشد، خطرناک است. از این رو است که قرآن کریم بر تهذیب نفس پافشاری دارد. در سوره‌ی مبارکه‌ی «شمس» بعد از یازده مرتبه قسم خوردن - که در قرآن بی نظیر است - تأکید می‌فرماید:

۱. الکافی، ج ۵، ص ۸۵

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^(۱)

هر کس نفس خود را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.

رستگار کسی است که صفت رذیله‌ای بر وجود او حکم‌فرما نباشد. شقی، بدبخت و بی بهره در دنیا و آخرت کسی است که صفت رذیله بر دل او حکم‌فرما باشد. این فرموده‌ی قرآن است. بر طبق آیات قرآن کریم و روایات فراوانی از اهل بیت علیهم‌السلام، خودسازی برای همه مخصوصاً جوانان امری لازم و ضروری است و نباید کسی بگذارد که صفت رذیله‌ای در وجودش رخنه کند؛ زیرا مانع رستگاری انسان است. این مطلب در مورد تمام صفات رذیله صادق است، اما بدتر از هر صفت رذیله‌ای، این حالت وسواسی‌گری است. بعضی اوقات انسان را آن چنان دچار بدبینی می‌کند که زندگی را به جهنم تبدیل می‌کند. این مطالب شوخی نیست؛ اتفاقاتی است که در جامعه‌ی ما تکرار می‌شود. خانمی آمده بود و می‌گفت: شوهر من وضعش به جایی رسیده است که مثلاً در خانه نشسته‌ایم غذا می‌خوریم، ناگهان فریاد می‌کشد. می‌گویم چه شده؟ چه خبر است؟ می‌گوید: این مرد که در کوچه سرفه کرد، رفیق تو بوده است!!

یا مرد نیم ساعت دیر به خانه آمده است، خامش شروع به متهم کردن او می‌نماید.

خدا نکند انسان دچار چنین حالاتی شود. باید در جهت رفع این صفات رذیله

تلاش کرد؛ پیر و جوان و زن و مرد هم نمی‌شناسد. «نمی‌شود» و «نمی‌توانم» گفتن هم حرام است. وگرنه وسواسی باید بداند که هم دنیایش جهنم است و هم آخرتش، هر چند گمان می‌کند با این کارهایش راه به سوی بهشت می‌برد اما باید بداند وسوسه‌گری کار شیطان است و مصداق این گفته‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمودند:

﴿اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِمَرْهِمْ مَلَكًا وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَا فَبَازَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلْزَلَ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ^(۱)﴾

شیطان را پشتوانه‌ی خود گرفتند و او از آنان دام‌ها بافت، در سینه‌هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آن چه می‌دیدند، شیطان به ایشان می‌نمود، و آن چه می‌گفتند سخن او بود. به راه خطاشان برد و زشت را در دیده‌ی آنان آراست.

و جداً این طور است؛ یعنی دید او دیگر دید شیطان است، گوشش گوش شیطان و زبانش سخن‌گوی شیطان. تخیل‌ها عجیب کار می‌کند. یک آدم ترسو وقتی به قبرستان برود، می‌بیند که مرده از قبر بیرون آمده و با کفنش ایستاده و همین که فرار می‌کند، مرده هم به دنبال او می‌دود. و واقعاً هم این صحنه‌ها را می‌بیند، اما با چشم شیطان.

بنابراین اشخاص وسواسی اولاً باید بدانند که بیمار هستند و فکر علاج خود

باشند و ثانیاً به مواردی که در خصوص علاج این بیماری خطرناک بیان شد،
جداً عمل کنند تا خداوند متعال آنان را شفا عنایت فرماید.